

باسمه تعالی مقدمه چاپ ششم

حمد و سپاس فراوان خدای سبحان را سزا است که کتاب تاریخ پیامبر (ص) برای بار ششم به زیور طبع آراسته شد. مزیت این چاپ نسبت به چاپهای پیشین در دو چیز است: یکی این که این چاپ کامپیوتری است و برای مطالعه مطبوع تر است و برای تجدید چاپ آسانتر، امید است مصححان فرمهای مطبعی به گونه چاپهای پیشین کوشش لازم را در امر تصحیح بکار برده باشند و از این لحاظ هم چاپی نمونه به وجود آورده باشند.

دیگر این که دانشمند گرامی حضرت حجة الاسلام والمسلمین آقای حاج شیخ عبدالکریم عبداللّهی، عضو هیئت علمی دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه مشهد و فقه الله تعالی طی نامه‌ای به برخی از تعبیرات در پاره‌ای از سرایا انتقاد تعجب‌آمیزی کرده‌اند و ضمن توجیه و تفسیر تعبیر منابع، مقدمه‌ای سودمند بر سرایا ارسال داشته‌اند.

اینجانب پاسخ بالنسبه مفصلی به نامه ایشان بوسیله پست ارسال داشتم، متأسفانه بدست ایشان نرسیده است، افسوس که نسخه‌ای از آنرا در دست ندارم تا ضمن درج نامه پاسخ را نیز به چاپ رسانم، درعین حال نظر خود را نسبت به انتقادات ایشان به عرض خواهم رساند.

ایشان پس از ذکر نام خداوند و اظهار لطف در حق اینجانب مرقوم داشته‌اند: «همانگونه که حضوراً عرض کردم جای بسی تعجب است که بعضی از سریه‌ها از سوی پیامبر اسلام (ص) مأمور قتل و غارت گردند، مثل:

سریه غالب بن عبدالله کلبی لثی به کدید بر سر بنی ملوح، رسول خدا (ص) ... او را فرمود: تا بر بنی ملوح که در کدید بودند غارت برده»^(۱)

و سریه محمد بن مسلمة^(۲) و سریه غالب بن عبدالله لثی به فدک بر سر بنی مره^(۳).

لذا درصدد تحقیق برآمده و با مراجعه به متون اصلی مثل سیره ابن هشام^(۴) و مغازی واقدی^(۵) ملاحظه شد که عین عبارت چنین است: «وَأَمْرَهُ أَنْ يَشْنَ الْغَارَةَ عَلَى بَنِي ...» و یا

۱ و ۲ و ۳ - به ترتیب صفحات ۴۹۱ و ۳۹۰ و ۴۹۲ تاریخ پیامبر اسلام، چاپ دوم، و صفحات ۵۷۲ و ۴۰۴ مغازی، ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی.
۴ - سیره ابن هشام، ج ۴ صفحات: ۲۵۸ و ۲۵۹ چاپ حلبی.
۵ - صفحات ۷۵۰ و ۵۳۴.

«شَنَّا عَلَيْهِمُ الْغَارَةَ».

در کتابهای لغت مثل قاموس و مجمع البحرین و لسان العرب به ترتیب آمده است:
«شَنُّ الْمَاءِ عَلَى الشَّرَابِ أَيْ فَرَّقَهُ، وَالغَارَةُ عَلَيْهِمْ: صَبَّهَا مِنْ كُلِّ وَجْهٍ... أَغَارَ عَلَى الْقَوْمِ غَارَةً وَإِغَارَةً:
دَفَعَ عَلَيْهِمُ الْخَيْلَ». شَنُّوَالغَارَةَ أَيْ: فَرَّقُواالْخَيْلَ، أَضَارَتِ الْفَرَسُ إِغَارَةً: إِذَا أَسْرَعَتْ فِي الْعَدُوِّ
وَالاسْمُ الْغَارَةُ». «شَنُّ الْمَاءِ عَلَى شَرَابِهِ يَشْتُهُ شَتًّا: صَبَّهُ صَبًّا وَفَرَّقَهُ... وَفِي الْحَدِيثِ: إِذَا حَمَّ أَحَدُكُمْ
فَلْيَشْنُ عَلَيْهِ الْمَاءَ: فَلْيَرْتِشْهُ عَلَيْهِ رَشًّا مَتَفَرِّقًا... وَفِي الْحَدِيثِ: إِنَّهُ أَمَرَهُ أَنْ يَشْنُ الْغَارَةَ عَلَى بَنِي الْمَلُوحِ
أَيْ يَفْرِقُهَا عَلَيْهِمْ مِنْ جَمِيعِ جِهَاتِهِمْ».

پس ترجمه آن «یورش صاعقه وار سوارکاران و حمله همه جانبه آنان بر دشمن است» و نه غارت.
بنظر اینجانب، چنانکه صاحب لسان تصریح کرده است؛ مقصود از «أَنْ يَشْنُ الْغَارَةَ عَلَى
بَنِي الْمَلُوحِ» که مأموریه است پراکندن غارت همه جانبه بر بنی الملوح است، نه صرف حمله همه جانبه
بر آنان، بدیهی است «شَنُّ» به معنای پراکندن همه جانبه است و غارت که مفعول آن است به معنای
نهب یعنی چپاول دسته جمعی اموال دیگران، این معنی به وضوح از عبارت «أَيْ يَفْرِقُهَا عَلَيْهِمْ مِنْ
جَمِيعِ جِهَاتِهِمْ» که در تفسیر حدیث از کتاب لسان نقل شده بدست می آید.

بعلاوه بر فرض که معنی «شَنُّ الْغَارَةِ» صرف حمله همه جانبه بر دشمن باشد نه پراکندن غارت
همه جانبه بر آنان، اگر مقصود از قید «و نه غارت» که به دنبال ترجمه اضافه شده «بشرط لا» باشد،
یعنی: حمله همه جانبه باید غارت بدنبال نداشته باشد صرف نظر از این که سلب غارت از شَنُّ الْغَارَةِ
از قبیل سلب شیء از نفس است، به هیچوجه تقید حمله همه جانبه به «عدم غارت» قابل اثبات
نیست، نه از کلام لغویین و نه از سخن دیگران. اگر گفته شود: این تقید، از ادله حرمت اکیده قتل
و غارت بدست می آید، در پاسخ گفته می شود: این حکم، حکم طبیعی اولی است، «شَنُّ الْغَارَةِ»
در مانحن فیه حکمی است که ضرورت آنرا پدید آورده است. و اگر مقصود از این قید این است که
حمله همه جانبه نسبت به غارت «لابشرط» است، یعنی در مفهوم آن داخل نیست، این درست است،
لیکن نتیجه آن این می شود که نبی اکرم (ص) به حمله همه جانبه دستور داده اند اعم از آن که با قتل
و غارت توأم باشد یا نباشد، در این صورت برحسب اطلاق به حمله همه جانبه ای هم که با قتل و
غارت توأم باشد نیز دستور داده اند، بعلاوه این عبارت، ولو در اثر کثرت استعمال، به صورتی منصرف
است که حمله با قتل نفس و نهب اموال توأم باشد. بنابراین چنانچه در احادیث وارده خدشه نشود،
چنانکه داب و دیدن دانشمندان بر آن است، بدون تردید رسول الله (ص) بمقتضای اطلاق بر چنین
حمله ای دستور داده اند.

اکنون باید دید که آیا پیامبر (ص) می توانستند چنین دستوری بدهند؟ در پاسخ می توان گفت:
اولاً - پیامبر (ص) از پیش خود دستوری نمی داده اند، بلکه دستورات او خصوصاً یا عموماً وحی و از

جانب خداوند بوده است. ثانیاً - بموجب حکم عقل در موارد تزاخم مصلحتین یا مفسدین و یا مصلحت و مفسده باید اهم را رعایت کرد، مهمترین چیزی که پیامبر (ص) به رعایت آن دستور داده شده بودند و اساساً برای آن به پیامبری مبعوث شده بودند همانا اسلام و حفظ و تقویت آن بوده است، هیچ چیز نمی توانسته در مقابل این مأموریت بزرگ اهمیت چندانی داشته باشد، دشمنان پیامبر اسلام (ص) درصدد محو و نابودی این موهبت عظیم و این مهمترین منظور خداوند بوده اند، چنانکه پیامبر (ص) می توانست به دستور خداوند متعال برای حفظ این منظور ابتداءً جهاد کند و دشمنان را قلع و قمع کند و جان و مال ایشان را از بین ببرد همینطور می توانست از این راه ماده فساد را قطع کند و نطفه عداوت و بغضاء را از بیخ و بن برکند.

و اما مقدمه سودمندی که بر سرایا افزوده اند متضمن سه امر است:

امر اول - این که مندرجات کتب تاریخی وقتی قابل قبول است که با حقائق ثابتة عقلی و نقلی قطعی موافق باشد^(۱).

امر دوم - این که ثبوت مأموریت سریه ای از طرف پیامبر اسلام (ص) مستلزم این نیست که کارکرد آن سریه حجیت شرعی داشته باشد، زیرا چه بسا که از دستور حضرت تخطی کرده و برخلاف وظائف مقررہ عمل نمایند مثل سریه خالد بن ولید که حضرت از کار او بیزار می جستند: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَبْرَأُ إِلَيْكَ مِمَّا صَنَعَ خَالِدُ بْنُ وَلِيدٍ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ»^(۲) و دیه کشتگان و خسارت اموال را پرداختند. و مثل سریه عبدالله بن جحش^۳ و سریه زید بن حارثه^(۴) و سریه غالب بن عبدالله لیشی به میفعه^(۵) که موحدی را عمداً کشتند و سریه عبدالله بن ابی حذر^(۶) و سریه غالب بن عبدالله لیشی به فدک^(۷) و به شهادت رساندن موحدی و سریه ابوقتاده بن ربیع^(۸) و قتل مسلمانی و مصادره اموال او.

امر سوم - هدف از سریه ها مختلف است:

۱ - دعوت به اسلام مثل: سریه عبدالرحمن بن عوف به دومة الجندل^(۹) و سریه غالب بن عبدالله برسر بنی مدلج^(۱۰) و سریه عمرو بن أمیه ضمیری^(۱۱) و سریه عبدالله بن سهیل بن عمرو^(۱۲) و سریه نمیله بن عبدالله لیشی^(۱۳) و سریه خالد بن ولید به غمیصاء^(۱۴).

۱ - صحیح: مخالف نباشد (محقق).

۲ - تاریخ پیامبر چاپ دوم، ص ۵۴۰. سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۷۳، چاپ حلبی.

۳ - تاریخ پیامبر، ص ۲۳۰. ۴ - تاریخ پیامبر، ص ۳ - ۴۰۱.

۵ - همان، ص ۶ - ۴۸۵. ۶ - همان ص ۴۹۰.

۷ - همان، ص ۴۹۲. ۸ - همان، ص ۵۰۹.

۹ - همان، ص ۴۰۴. ۱۰ - همان، ص ۵۳۸.

۱۱ - همان، ص ۵۳۸. ۱۲ - همان، ص ۵۳۹.

۱۳ - همان، ص ۵۴۰. ۱۴ - همان، ص ۵۴۰.

۲ - شکستن بت‌ها مثل: سریة خالد بن ولید به نخله یمانیه^(۱) و سریة عمرو بن عاص به رهاط^(۲) و سریة سعد بن زید اشهلی به مُنَلل^(۳) و سریة خالد بن سعید بن عاص به عُرَنه^(۴) و سریة طفیل بن عمرو دوسی^(۵) و سریة علی بن ابی طالب^(۶).

۳ - گشت تحقیق و شناسائی و کسب اطلاعات مثل: سریة عبداللہ بن جَحش^(۷) [و سریة ابو عبیدہ بن جراح فہری^(۸) و سریة سعد بن عباده خزرجی^(۹)] و سریة ابوبکر بن ابی قحافة^(۱۰) و سریة عبداللہ بن رواحہ به خیبر^(۱۱) و سریة ابی حذرہ أسلمی به غابہ^(۱۲) و سریة کعب بن عمیر غفاری^(۱۳) و سریة ای کہ ثمامہ بن اثال حنفی را اسیر گرفت^(۱۴).

۴ و ۵ - دفع و رفع خطر و سرکوب توطئه دشمن (ص ۳۸۹ تاریخ پیامبر اسلام) مانند: سریة عبیدہ بن حارث بن عبدالمطلب^(۱۵) و سریة حمزہ بن عبدالمطلب^(۱۶) و سریة سعد بن ابی وقاص^(۱۷) و سریة ابوسلمہ^(۱۸) و سریة عبداللہ بن انیس انصاری^(۱۹) و سریة عکاشہ بن محصن^(۲۰) و سریة محمد بن مسلمہ^(۲۱) و سریة‌های: ابو عبیدہ بن الجراح به دو کوه اُجَا و سلمی و ذی القصة^(۲۲) و سریة عمر بن الخطاب^(۲۳) و سریة ہلال بن حارث مزنی^(۲۴) و سریة بشر بن سوید جہنی^(۲۵) و سریة‌های: زید بن حارثہ به طَرف و جسمی^(۲۶) و سریة زید بن حارثہ به وادی القری^(۲۷) و سریة علی بن ابی طالب به فدک^(۲۸) و سریة زید بن حارثہ به وادی القری بر سر ام قرقہ^(۲۹) و سریة عبداللہ بن رواحہ به خیبر بر

۱ - همان ص ۵۳۶	۲ - همان ص ۵۳۶
۳ - همان ص ۵۳۷	۴ - همان ص ۵۳۷
۵ - همان ص ۵۵۵	۶ - همان ص ۵۵۶
۷ - همان ص ۲۳۰	۸ - همان ص ۳۸۸
۹ - همان ص ۲۹۲	۱۰ - همان ص ۳۹۶
۱۱ - همان ص ۴۲۲	۱۲ - همان ص ۴۸۹
۱۳ - همان ص ۴۹۳	۱۴ - همان ص ۵۷۴
۱۵ - همان ص ۲۲۸	۱۶ - همان ص ۲۲۸
۱۷ - همان ص ۲۳۰	۱۸ - همان ص ۳۲۲
۱۹ - همان ص ۳۲۳	۲۰ - همان ص ۳۹۱
۲۱ - ایضاً، ص ۳۹۱	۲۲ - همان ص ۳۹۲
۲۳ - همان ص ۳۹۶	۲۴ - همان ص ۳۹۷
۲۵ - همان ص ۳۹۷	۲۶ - همان ص ۴۰۱
۲۷ - همان ص ۴۰۳	۲۸ - همان ص ۴۰۵
۲۹ - همان ص ۴۱۹	

سرِیسیرین رِزام^(۱) و سرِیه کُرزین جابر فِهری^(۲) و سرِیه تَربه برسر هوازین^(۳) و سرِیه نَجْد^(۴) و سرِیه بشیرین سعد^(۵) و سرِیه زبیرین العوام^(۶) و سرِیه غالب بن عبداللّه لَیثی^(۷) و سرِیه بشیرین سعد انصاری^(۸) و سرِیه ابن ابی العوجاء^(۹) و سرِیه ذات السلاسل^(۱۰) و سرِیه أبوعامر اشعری^(۱۱) و سرِیه عَلقمه^(۱۲) و سرِیه عکاشه^(۱۳) و سرِیه خالد بن الولید^(۱۴) و سرِیه عُمیر بن عدی^(۱۵) و سرِیه سالم بن عُمیر^(۱۶) و سرِیه محمد بن مسَلَمه^(۱۷) و سرِیه عمرو بن أمیه ضَمَری^(۱۸) و سرِیه عبداللّه بن عَتیک^(۱۹).

۶ - نمایش قدرت بر ایجاد اختلال در کار تجاری دشمن مثل: سرِیه زید بن حارثه^(۲۰) و سرِیه دیگر او به عیص^(۲۱) و سرِیه ابوبکر بن ابی قحافه^(۲۲).

۷ - مصادره اموال از باب نقاص مثل: سرِیه زید بن حارثه به روایت واقدی^(۲۳) و سرِیه کُرزین جابر فِهری^(۲۴).

۸ - تنبیه منکران زکات مثل: سرِیه عَیینه بن حصن فزازی^(۲۵).

۹ - تاکتیک نظامی و گمراه کردن دشمن مثل: سرِیه أبوقنادة^(۲۶).

۱۰ - تبلیغات مثل: سرِیه رجیع^(۲۷) و سرِیه بشر معونه^(۲۸).

پایان سخن استاد عبداللّهی.

بنظر اینجانب وقایع تاریخی و مانند آنها وقتی قابل قبول است که ضوابط قبول خبر در آنها وجود داشته باشد از قبیل: موثق بودن راوی، و در صورت مخالفت با ادله قطعیّه مانند قرآن؛ چنانچه مخالفت بنحو تباین باشد بدون شک خبر ولو مخبر آن موثق باشد از درجه اعتبار ساقط خواهد بود، و در صورتی که مخالفت بر اینگونه نباشد بلکه بتوان بین آن و دلیل قطعی جمع نمود مانند مخالفت

- | | |
|-----------------|-----------------|
| ۱ - همان ص ۴۲۲ | ۲ - همان ص ۴۲۳ |
| ۳ - همان ص ۴۸۳ | ۴ - همان ص ۴۸۴ |
| ۵ - همان ص ۴۸۴ | ۶ - همان ص ۴۸۵ |
| ۷ - همان ص ۴۸۵ | ۸ - همان ص ۴۸۶ |
| ۹ - همان ص ۴۸۹ | ۱۰ - همان ص ۵۰۳ |
| ۱۱ - همان ص ۵۵۴ | ۱۲ - همان ص ۵۷۵ |
| ۱۳ - همان ص ۵۷۸ | ۱۴ - همان ص ۵۹۲ |
| ۱۵ - همان ص ۲۶۹ | ۱۶ - همان ص ۲۷۰ |
| ۱۷ - همان ص ۲۷۵ | ۱۸ - همان ص ۳۳۳ |
| ۱۹ - همان ص ۴۲۰ | ۲۰ - همان ص ۲۷۹ |
| ۲۱ - همان ص ۳۹۴ | ۲۲ - همان ص ۳۹۶ |
| ۲۳ - همان ص ۴۱۹ | ۲۴ - همان ص ۴۲۳ |
| ۲۵ - همان ص ۵۷۲ | ۲۶ - همان ص ۵۰۹ |
| ۲۷ - همان ص ۳۲۴ | ۲۸ - همان ص ۳۲۹ |

بنحو عموم و خصوص، یا بنحو اطلاق و تقييد و ساير انواع ظاهر و نصّ يا ظاهر و اظهر بايد بين آنها بنحوی معقول و عرف پسند جمع نمود.

و اما: اهدافی که برای سرایا ذکر شده است همه صحیح است جز این که بدون شك یکی از اهداف قلع ماده فساد و در نطقه خفه کردن توطئه‌ها است، چنانکه بشود این هدف را در اهداف دهگانه مندرج ساخت مثلاً در هدف ۴، ۵، ۶، ۷ باید مندرج ساخت، و الا باید این هدف را نیز بر آن اهداف افزود.

ابوالقاسم گرجی

۱۳۷۸

www.KetabFarsi.com

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أجداد رسول خدا

از رسول خدا صلی الله علیه و آله (که بدون شك از اولاد اسماعیل ذبیح، رسول خدا فرزند ابراهیم خلیل،^۱ رسول خداست) روایت شده است که فرمود: «إِذَا بَلَغَ نَسَبِي إِلَى عَدْنَانَ فَأَمْسِكُوا»^۲ و نیز فرمود: «كَذَّبَ النَّسَابُونَ قَالِ اللَّهُ تَعَالَى: وَقُرُونًا بَيْنَ ذَلِكَ كَثِيرًا»^۳.

بدین جهت تاریخ اسلام را که معمولاً با ذکر مقدماتی راجع به عربستان و عرب و در این کتاب با شرح حال اجداد پیامبر اسلام آغاز می شود از جد بیستم رسول اکرم یعنی «عَدْنَانَ» شروع می کنیم:

۲۰ - عَدْنَانَ^۴ پدر عرب عَدْنَانِي است که در تِهَامَة، نَجْد و حِجَاز تا شَارِف الشَّام و عراق مسکن داشته اند و آنان را عرب مَعَدِّي، عرب نِزَارِي، عرب مُضَرِّي، عرب اسماعیلی، اسماعیلیان، عرب شمالی، عرب متعَرَبَة، عرب مستعَرَبَة، بنی اسماعیل، بنی مشرق، بنی قَیْدَار و قَیْدَار نِزَمِي گویند و نسبشان به اسماعیل بن ابراهیم علیهما السلام می رسد.^۵
و مادر فرزندان اسماعیل «رَعْلَة» دختر یکی از جُرْهُمِیَان به نام مُضَاض بن عَمْرُو جُرْهُمِي بود. قبیله «جُرْهُم» که از اعقاب «جُرْهُم بن قَحْطَان» بوده و از جنوب به شمال عربستان آمده بودند، از «عرب قَحْطَانِي» اند که آنان را «عرب عَارِبَة» و «عرب جنوبی» نیز می گویند. و نسبشان به «یَعْرَب بن قَحْطَان» می رسد.

۱ - نسب بنی اسرائیل: یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم و بنی عیصوبین اسحاق. یعنی: «آدمیان» که از بین رفته اند، در ابراهیم خلیل با رسول خدا یکی می شود.

۲ - بحارالانوار ج ۱۵، ص ۱۰۵. یعنی: هرگاه نسب من به عدنان رسید از ذکر اجداد جلوتر خودداری کنید.

۳ - بحارالانوار ج ۱۵ ص ۱۰۵، التنبیه والاشراف، ص ۱۹۵، الجامع الصغیر، ج ۲ ص ۹۰. یعنی نسب شناسان نادرست گفته اند، خداوند متعال گفته است از آنان جماعت های بسیاری را هلاک کرده ایم، (سوره فرقان، آیه ۳۸).

۴ - بفتح عین و سکون دال.

۵ - رک: تورات. سفر پیدایش. باب ۲۵، آیه ۱۸. باب ۳۷، آیه ۲۵. سفر داوران باب ۶، آیه ۳۳. باب ۷، آیه ۲۴. کتاب اشعیای نبی. باب ۲۱، آیه ۱۶-۱۷. کتاب ارومیا نبی، باب ۴۹، آیه ۲۸. غزل غزلهای سلیمان، باب اول، آیه ۵.

قحطان بن عابر بن شالح بن ارفخشذ بن سام بن نوح^۱ در موقع پراکنده شدن فرزندان نوح از بابل به یمن آمد و پادشاه شد. و فرزندان وی یَعْرَب، عمان و حضر موت حکومت آن نواحی را به دست گرفتند و سپس «یَشْجُب بن یَعْرَب» و آنگاه «سَبَأ بن یَشْجُب» به سلطنت رسیدند. «حَمیر» و «كَهْلان» پسران «سَبَأ» بودند و اسامی ۲۳ نفر از پادشاهان سَبَأ به دست آمده است.

بیش از «عرب قحطانی»، «عرب باند» در عربستان سکونت داشته‌اند و قوم جنوبی عاد، قوم شمالی ثمود و اقوام طَسَم و جدیس و عَمَالِقه از این دسته‌اند.
 عاد و ثمود و دو پیغمبرشان هود و صالح در قرآن مجید ذکر شده‌اند.^۲
 و «طَسَم» هم ممکن است همان «لَطوشیم» مذکور در تورات باشد.^۳ چنانکه مورخین اسلامی «جدیس» را با «گودیسیت»^۴ بطلمیوس یونانی یکی دانسته‌اند. و به قول ابن اسحاق: ثمود و جدیس، پسران «عابر بن سام بن نوح» اند.

۱ - در تورات: سفر تکوین، باب ۱۰، آیه ۲۱ - ۳۰ و نیز اول تواریخ، باب اول، آیه ۱۷ - ۲۳: یقطان بن عابر بن شالح بن ارفخشذ بن سام بن نوح آمده است.
 ۲ - قصص هود سوره‌های اعراف ۶۵ - ۷۲. هود ۵۰ - ۶۰، ۸۹. شعراء ۱۲۳ - ۱۴۰. و قصص صالح در سوره‌های اعراف ۷۳ - ۷۹. هود ۶۱ - ۶۸. شعراء ۱۴۱ - ۱۵۹. نمل ۴۵ - ۵۳. قمر ۲۳ - ۳۱. شمس ۱۱ - ۱۵ و نیز نام صالح در سوره هود ۸۹، و نیز داستان ثمود در سوره ذاریات ۴۳ - ۴۶. و داستان عاد و ثمود در سوره حاقه ۴ - ۷، فصل ۱۳ - ۱۸ آمده است.
 دیار و مساکن قوم ثمود در وادی القرئی میان مدینه و شام، همان «حجر» بود که در قرآن مجید آمده است.

به عقیده برخی، عاد و «عادارم» همان «هدورام» است که در تورات: سفر تکوین باب ۱۰، آیه ۲۷ و اول تواریخ، باب ۱، آیه ۲۱، جزء فرزندان یقطان (یعنی قحطان) ذکر شده است و گمان دارند که قبیله وی در ساحل جنوبی عربستان سکونت داشته‌اند (ر. ک: قاموس کتاس مقدس، ص ۹۲۰)، اما قوم ثمود در شمال حجاز مسکن داشته و از قدیمی‌ترین اقوام عرب شمالی بوده‌اند.

۳ - سفر تکوین، باب ۲۵، آیه ۳.

عَدْنان دو پسر داشت: «مَعَدَّ» و «عَكَّ» که «بنی غافق» از «عَكَّ» پدید آمده‌اند.
 ۱۹ - مَعَدَّبْنِ عَدْنان^۱ مادر مَعَدَّ از قبیله «جُرْهُم» بود و ده فرزند داشت و کنیه وی «أَبوقُضَاعه»^۲ بود. در موقع سلطه «بُخْت نَصْر» ، «إرمیا» و «برخیا» «مَعَدَّ» را با خود به «حَرَّان» بردند و او را در آنجا سکونت دادند و چون جنگ آرام گرفت به مکه‌اش باز آوردند. آنگاه برادران و عموهای خود را یافت که به طوائف یمن پیوسته و با آنان پیوند زناشویی برقرار کرده‌اند، و چون از طرف مادر «جُرْهُمی» بوده از قبایل یمن مهربانی دیده‌اند.^۳
 برخی نوشته‌اند که چون «بُخْت نَصْر» از فتح بیت المقدس پرداخت، برای تسخیر بلاد عرب آماده گشت و با «عَدْنان» بسیار جنگید تا بر وی غلبه یافت و بسیاری از یارانش را کشت. «عَدْنان» با فرزندان خویش به سوی یمن رفت و همانجا بود تا وفات یافت. عدنان را چند پسر بود که مَعَدَّ بر همه آنان سروری یافت.^۴
 به قول ابن اسحاق: مَعَدَّبْنِ عَدْنان چهار پسر به نامهای: «نِزار» ، «قُضَاعه» ، «قَنَّص» و «ایاد» داشت.

۱۸ - نِزار بن مَعَدَّ سرور و بزرگ فرزندان پدرش بود و در مکه جای داشت و او را چهار پسر به نامهای «مُضَر» ، «رَبِیع» ، «أَنمار» و «ایاد»^۵ بود. دو قبیله «خَثَم» و «بَجِیلَه» از آنمار بوجود آمده‌اند.
 مادر «مُضَر» و «ایاد» ، «سَوْدَه» دختر «عَكَّ بن عَدْنان» و مادر «رَبِیع» و «أَنمار» : «شقیقه» و به قولی «جُمعه» دختر «عَكَّ بن عَدْنان» بوده است. دو قبیله بزرگ ربیع و مُضَر از نِزار پدید آمده‌اند.

۱ - بفتح میم و عین و تشدید دال.

۲ - ترجمه تاریخ یعقوبی: ج ۱، ص ۲۷۸.

۳ - تاریخ الامم والملوک: ج ۲، ص ۲۷، الکامل ج ۲، ص ۲۱.

۴ - ترجمه تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۷۸.

۵ - قس بن ساعده ایادی خطیب معروف عرب، و ابودواد ایادی: جاریه بن حجاج، شاعر معروف عرب، به ایاد بن نزار نسبت داده می‌شوند. و قبایل بنی بکر بن وائل، بنی تغلب بن وائل، بنی عنز بن وائل، و بنی عبدالقیس که در نسبت به آنان، عبیدی، قیسی و عبّسی نیز گویند و بنی عنزة (به فتح عین و نون) بن اسد بن ربیع و بنی نمر بن قامط، به ربیع بن نزار (جوامع السیره ص ۴).

۱۷ - مُضَرِّبِن نِزَارِ دُو پِسر دَاشت: «أَلْيَاسُ»^۱ و «عَيْلَان» که مادرشان زنی از قبیله «جَرَّهَم» بود.

از رسول اکرم روایت شده است که فرمود: «لَا تُسَبُّوا مُضَرَ وَرَبِيعَةَ فَإِنَّهَا كَانَا مُسْلِمِينَ»^۲ مُضَرَ وَرَبِيعَةَ را دشنام ندهید. چه آن دو مسلمان بوده‌اند.

«مُضَرَ» سرور فرزندان پدرش و مردی بخشنده و دانا بود. از وی روایت شده که به فرزندانش گفت: «کسی که بدی کشت کند پشیمانی بدرود، و بهترین نیکی با شتاب‌تر آن است. پس نفوس خود را در آنچه شما را به صلاح آورد، بر آنچه ناخوش دارد و آزار کنید، و در آنچه شما را تباه سازد از آنچه خوش دارد بازدارید. که در میان صلاح و فساد جز شکیبائی و پرهیزگاری چیزی نیست»^۳.

قبایل «بنی دُبَّيَّان» و «بنی هِلَال» و «بنی ثَقِيف» از «مُضَرِّبِن نِزَار» منشعب شده‌اند.^۴

۱۶ - أَلْيَاسُ بِن مُضَرَ پسر از پدر در میان قبایل بزرگی یافت و او را «سَيِّدُ الْعَشِيرَةِ» لقب دادند. سه پسر به نامهای «مُدْرِكَةُ»، «طَابِخَةُ» و «قَمَعَةُ»^۵ داشت و مادرشان «خِنْدِيف» دختر «عِمْرَانِ بِنِ الْحَافِ بِنِ قُضَاعَةَ» و نام اصلی وی «لَيْلَى» بود.

قبایلی را که نسبشان به أَلْيَاسُ می‌رسد «بنی خِنْدِيف» گویند. یعقوبی گوید: «أَلْيَاسُ» را بیماری سل گرفت و مرگ وی روز پنجشنبه بود و مراد شاعر عرب در این شعر:

۱ - در بعضی از صفحات جلد اول کتاب سیره ابن هشام کلمه أَلْيَاسُ به کسر همزه قطع در اول مانند أَلْيَاسُ پیغمبر ضبط شده است (ص ۷۷) ولی ظاهراً این اشتباه است و چنانکه از کتاب تاج العروس (ماده أَلْسُ و یَاسُ) به دست می‌آید، کلمه أَلْيَاسُ در أَلْيَاسُ بِنِ مُضَرَ از ماده یَاسُ است و الف و لام آن مانند الف و لام الفَضْلُ است (رجوع شود به ج ۴). م.

۲ - ر. ک: ترجمه تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۸۵.

۳ - مدرك سابق، ص ۲۸۴.

۴ - از قبیله بنی دُبَّيَّان است: نابغه دُبَّيَّانِی شاعر معروف عرب، از اصحاب معلقات عشر و از قبیله بنی هلال است: سُلَيْمُ بِنِ قَيْسِ هِلَالِی از اصحاب امیرالمؤمنین و حسنین و سجاد و باقر علیهم السلام. و از قبیله بنی ثَقِيف است عروة بِنِ مَسْعُودِ ثَقَفِی و مختار بِنِ أَبِي عُبَيْدِ ثَقَفِی و حجاج بِنِ یُوسُفِ ثَقَفِی. و دیگر قبایل قَیْس: سُلَیْمٌ، مَازِنٌ، فَزَارَةُ، عَبَسٌ، أَشْجَعٌ، مَرَّةٌ، غَطَفَانٌ، عَقِیلٌ، قُشَیْرٌ، حَرِیشُ جَعْدَةَ، عَجْلَانٌ، کِلَابٌ، بَکَاءٌ، سُوَاءٌ. بَنُو جُثَمِ، بَنُو نَضْرٍ، سَعْدٌ، هَوَازِنٌ، مُحَارِبٌ، عَدَوَانٌ، فَهْمٌ، بَاهِلَةٌ، غَنَیٌّ، طُفَاوَهٌ و غیره به مُضَرَ منتسب است.

۵ - نامشان به ترتیب عامر، عمرو و عمیر است.

إذا مؤنس^۱ لاحت خراطيم^۲ شمسه
بكت غدوة حتى تری الشمس تغرب

خندف است که روزهای پنجشنبه از آغاز تابش اشعه خورشید تا غروب آفتاب بر شوهر خویش گریه می کرد.

قبیله های: «بنی تمیم»، «بنی ضبه»، «مزینه»، «ریاب»،^۲ «خزاعه» و «اسلم» از الیاس بن مضر منفصل می شوند.

ابن اسحاق گوید: نسب شناسان «مضر» گمان می کنند که قبیله «خزاعه» از فرزندان «عمرو بن لحي بن قمع بن الیاس» اند. و به گفته یعقوبی «قمعه» نزد «خزاعه» رفت و در میان آنان زن گرفت و لذا فرزندان او را به «خزاعه» نسبت می دهند. نخستین امیر «خزاعی» مکه همین «عمرو بن لحي» بود که پس از جرهمیان بر مکه سلطنت یافت و بت پرستی را در مکه رواج داد. و به گفته رسول اکرم: «اول کسی بود که دین حضرت ابراهیم را دگرگون ساخت و بت ها را به پا داشت. و «بحیره» و «وصیله» و «حامی» را بدعت گذاشت»^۳

ابن هشام گوید: «عمرو بن لحي» از مکه به شام رفت و در «ماب» از سرزمین «بلقاء» بت پرستان «عمالقه» را دید و از آنان بتی خواست، پس «هبل» را به وی دادند و آن را با خویش به مکه آورد.

ابن اسحاق گوید: «آغاز بت پرستی در میان «بنی اسماعیل» به گمان بعضی چنان بود که هر وقت کسی می خواست از مکه بیرون رود، سنگی از سنگهای حرم را به منظور تعظیم حرم با خویش برمی داشت. و چون در منزلی فرود می آمد، همان سنگ را می نهاد و گرد آن طواف می کرد و این کار مقدمه ای شد تا هر سنگ زیبایی را پرستش کنند و اخلاف از کیش خداپرستی اسلاف برکنار ماندند. و به جای دین ابراهیم و اسماعیل به گمراهی و بت پرستی افتادند».

۱ - مراد از «مؤنس» روز پنجشنبه است. چه عرب در آن زمان روزهای هفته را از یکشنبه تا شنبه چنین می نامید: اول، آهن، جبار، دبار، مؤنس، عروبه، شیار، شاعر عرب گوید:

أومل ان أعیش و ان یومی ب «أول» او ب «أهون» او «جبار»
او المردي «دبار» فإن أفته ف «مؤنس» او «عروبه» او «شیار»

(در کتاب لسان العرب به جای المردي «التالی» و به جای افته «یفتنی» ثبت شده است. م.)

۲ - یعنی قبایل تیم، عدی، ثور و عکل.

۳ - ر. ک: سوره مائده، آیه ۱۰۳.

ابوالمنذر: هشام بن محمد بن سائب کلبی می گوید: که «عرب بت پرست هر گاه در سفر به منزلی فرود می آمد، چهار سنگ از زمین برمی داشت، و زیباتر از همه را خدا قرار می داد و سنگهای دیگر را دیگپایه می ساخت و هنگام کوچ کردن آنها را رها می کرد و در منزل دیگر، چهار سنگ دیگر به همان ترتیب برمی گزید^۱ و نیز می گوید: که «انصاب» بر سنگهای مورد پرستش و «اصنام» بر بت های شکل دار ساخته شده از چوب و زر و سیم و «اوئان» بر بت های تراشیده شده از سنگ اطلاق می شد^۲.

ابن اسحاق گوید: «قوم نوح را بت هائی بود که خدای متعال قصه آن را برای پیغمبر خویش در قرآن آورده و گفته است: (وَقَالُوا لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا)^۳ آنگاه فرزندان اسماعیل بت های خویش را به همان نامها نامیدند. «هُذَيْلُ بْنُ مُدْرِكَةَ بْنِ الْيَاسِ بْنِ مُضَرَ» سُوَاع را بت خویش گرفتند و جایش در «رُهَاط» بود. «كَلْبُ بْنُ وَبَرَةَ» از «بَنِي قُضَاعَةَ» و «دَرَّاءُ» و «دَوْمَةُ الْجَنْدَلِ» جای داشت. طایفه «أَنْعَمُ» از قبیله «طَيِّئُ» و اهل جَرَش از قبیله «مَذْحِجِ» «يَغُوثُ» را، و «يَغُوثُ» در جَرَش بود. طایفه «خَيَّوَانُ» از قبیله «هَمْدَانُ»، «يَعُوقُ» را، و «يَعُوقُ» در سرزمین «هَمْدَانِ» یَمَن جای داشت. طایفه «ذَوَالْكَلَاعِ» از قبیله «حَمِيرِ» «نَسْرُ» را در سرزمین «حَمِيرِ» در «صَنْعَاءُ». «خَوْلَانُ» را در سرزمین «خَوْلَانِ» بتی بود به نام «عُمَيَّانِسُ». «بَنِي مَلِكَانَ» بَنِ كِنَانَةَ بَنِ خَزِيمَةَ بَنِ مُدْرِكَةَ بَنِ الْيَاسِ بْنِ مُضَرَ» بتی داشتند به نام «سَعْدُ». مردی از «بَنِي مَلِكَانَ» که شتران وی از دیدن این بت که سنگی دراز بود رمیدند و پراکنده گشتند گفته است:

آتينا إلى سعدٍ ليجمع شملنا
فشتتنا سعدًا، فلا نحن من سعدٍ
و هل سعدٌ إلا صخرةٌ بتنوفةٍ
من الأرض لا يدعو لفي ولا رشداً

۱ - کتاب الاصنام، چاپ مصر، به تحقیق احمد زکی پاشا، ص ۴۳.

۲ - الاصنام، ص ۵۳.

۳ - سوره نوح آیه ۲۳ یعنی و گفتند: رها نکنید خدایان خویش را، و رها نکنید ود را و نه سواع را و نه یغوث و یعوق و نسر را. م.

۴ - یعنی: به جانب سعد آمدیم تا پراکندگی ما را به جمع تبدیل کند برعکس ما را متفرق ساخت، در این صورت ما از سعد نیستیم. آیا سعد جز قطعه سنگی است در زمین بی گیاه که نه به گمراهی می خواند و نه به راه راست. م.

در میان قبیله دؤس، عمرو بن حَمَمَه دؤسی را بتی بود به نام «ذوالکفین» و طقیل بن عمرو بن طریف دؤسی، در مکه اسلام آورد و چون به میان قبیله اش برگشت، پدر و همسرش اسلام آوردند. آنگاه در سفری به مکه نزد رسول اکرم آمد و از اسلام نیاوردن قوم خود شکوه کرد و به امر آن حضرت، دیگر بار به میان قوم خود بازگشت تا رسول اکرم هجرت کرد و جنگهای بدر و احد و خندق به انجام رسید، سپس با هفتاد یا هشتاد خانواده مسلمان «دؤسی» در «خیبر» به رسول خدا پیوست، و همه از غنائم «خیبر» سهم بردند و تا فتح مکه با رسول خدا بود و آنگاه با درخواست خودش مأمور رفتن و سوزاندن «ذوالکفین» شد. و پس از وفات رسول اکرم در جنگ با اهل رده همراه مسلمین بود تا از کار «طلیحه» فارغ شدند و آنگاه با پسرش «عمرو بن طقیل» رهسپار «یمامه» گشت و در جنگ یمامه به شهادت رسید^۱.

قبیله «دؤس» بتی دیگر به نام «ذوالشری» که ابن اسحاق آن را ذکر کرده است داشت^۲. قبیله «قریش» بت‌هایی از جمله «هبل» که در میان کعبه بود، «اساف» که بر رکنی از ارکان کعبه که مبدأ طواف بود، «ناثله» بر رکنی دیگر که طواف بدان ختم می شد، «مجاور الریح» بر کوه صفا و «مطعم الطیر» بر کوه مروه داشتند. قریش و «بنی کنانه» را بتی بود به نام «عزی» که خادمان آن طایفه «بنی شیبان» از قبیله «سُلیم» و از هم پیمانان «بنی هاشم» بودند. قبیله ثقیف را در شهر طائف بتی بود به نام «لات» که خادمان و دریابان آن، طایفه «بنی معتب» از قبیله ثقیف بودند.

دو قبیله «اوس» و «خزرج» و دیگر مردم بت‌پرست «یثرب» در ساحل دریا در ناحیه «مشلل» و سرزمین «قدید» بتی به نام «مناة» داشتند. نام این سه بت هم در قرآن مجید آمده است.^۳

قبیله‌های «دؤس» و «خثعم» و «بجیله» و دیگر ساکنان سرزمین «تباله» را بتی به نام «ذوالخلصه» بود. قبیله «طیی» و دیگر اهالی دو کوه طیی، یعنی «أجأ» و «سلمی» بتی به نام

۱- ر. ک. به: سیره‌النبی ج ۱ ص ۸۰ تا ۸۵ چاپ مصر مصطفی البابی سال ۱۳۵۵ هـ.

۲- به قول کلبی بت بنی حارث بن یثکر بن مبشر از قبیله «أزد» «ذوالشری» نام داشت (الاصنام ص

۳- سوره نجم، آیه ۱۹ - ۲۰.

«فلس» داشتند.^۱ ابن هشام روایت می‌کند که رسول اکرم، علی بن ابی طالب را برای ویران ساختن این بتخانه فرستاد و «علی» در آنجا دو شمشیر به نام «رَسوب» و «مِخْدَم» به دست آورد که رسول اکرم هر دو را به وی بخشید.^۲ اما کلبی نَسابه در باره «مَنَاة» می‌گوید که: «علی» برای ویران ساختن آن رفت و دو شمشیر «حارث بن ابی شَمِر غَسَّانی» یعنی «رَسوب» و «مِخْدَم» را که «حارث» به «مَنَاة» اهدا کرده بود به دست آورده نزد رسول اکرم آورد و آن حضرت هر دو را به وی بخشید.^۳

قبیله «حَمِیر» و اهل «یَمَن» را در سرزمین «صَنَعَاء» بتخانه‌ای به نام «رِثَام» بود. در حَضْر- مَوْت بتی داشتند به نام «جَلَسَد»^۴ به صورت یک قطعه سنگ سفید که قطعه سنگ سیاهی را به جای سر بر فراز آن نصب کرده بودند.

قبیله «بنی ربیعة بن کعب بن سعد بن زید مناة بن تمیم» بتخانه‌ای به نام «رُضَاء» داشتند. قبایل «بکربن وائل» و «تغلب بن وائل» و «ایاد» را در سرزمین «سِنْدَاد» بتی به نام «ذوالکعبات» بود. طایفه‌ای از «بنی عُدْرَه» بتی به نام «شمس» داشتند. ابن اسحاق گوید: «اهل هر خانه را نیز بتی بود که در آغاز سفر و هنگام سوار شدن و نیز در هنگام بازگشت از سفر، پیش از هر کاری دست به آن می‌سودند»^۵.

اما در عین بت‌پرستی، آداب و رسومی از قبیل تعظیم کعبه، طواف، حج و عمره، وقوف عرفات، وقوف مُزْدَلِفَه، قربانی شتران و تلبیه حج و عمره از زمان حضرت ابراهیم در میان ایشان باقی مانده بود و در همین آداب هم حق و باطل را به هم آمیخته بودند. چنانکه «کِنَانَه» و «قُرَیش» در موقع مُحَرِّم شدن و تلبیه گفتن چنین می‌گفتند:

«لَبَّيْكَ، اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ إِلَّا شَرِيكَ هُوَ لَكَ، تَمَلِّكُهُ وَ مَا مَلَكَ»^۶.

۱ - بر اوزان فُلَس و قُفْل و عُنُق و جَبْر. ضبط شده است.

۲ - ر. ك: سیره ج ۱، ص ۸۷.

۳ - ر. ك: الاصنام، ص ۱۵.

۴ - نام بتی است که جوهری آن را در ماده «جسد» ذکر کرده و لام را زائد گرفته است.

۵ - ر. ك: سیره النبی، ج ۱، ص ۸۱ - ۹۵. ترجمه تاریخ یعقوبی ص ۳۳۲.

۶ - تلبیه مخصوص هر يك از قبایل را در ترجمه تاریخ یعقوبی، ص ۳۳۳ - ۳۳۴ بنگرید. ترجمه این

تلبیه این است: بلی، خدایا بلی، بلی برای تو انبازی نیست جز انبازی که او از آن نوست، تو او را مالکی

و او مالک نیست (و یا تو او را و هر چه را او مالک است مالکی). م.

عرب نوعاً به حشر و نشر و ثواب و عقاب و بهشت و دوزخ اعتقادی نداشتند، و بت‌ها را به منظور شفاعت در حوائج دنیوی پرستش می‌کردند^۱.

پیش از ظهور دین مبین اسلام، دو کیش «موسوی» و «عیسوی» در عربستان پیروانی داشته است و در نواحی جنوبی عربستان، دین «یهود» تا آنجا پیش رفته بود که پادشاه یمن «ذونواس» آن را پذیرفت و بسیاری از مسیحیان «نَجْران» از جمله «عبداللّه بن ثامر»، پیشوای ایشان را به جرم عیسوی بودن با وضع فجیعی به قتل رسانید^۲.

یهودیان جنوبی در حدود قرن اول پیش از میلاد، به نواحی شمال عربستان مهاجرت کرده بودند و در «یَثْرِب»، «وادی القری»، «تیماء»، «خیبر» و «فدک» بیشتر به کار کشاورزی سرگرم بودند و چنانکه در تاریخ هجرت رسول اکرم گفته خواهد شد، سه طایفه یهودی مذهب «بَنی قُرَیظَه»، «بَنی نَضِیر» و «بَنی قَیْنَقَاع» در مدینه و اطراف آن سکونت داشتند.

دین عیسوی بیشتر در «نَجْران» و نواحی شمال غربی، در میان «غَسّانیان» و «تَغْلِب» و «قُضَاعه» و نیز در شمال شرقی عربستان در میان اهل حیره کم و بیش رواج داشت. دولت حبشه و دولت روم شرقی نیز پشتیبان عیسویان بودند. البته در اثر مجاورت با امپراطوری ایران و نفوذ ایرانیان در حکومت یمن، مردمی از عرب با عقاید دینی ایرانیان هم آشنائی پیدا کرده بودند.

ابن قتیبه دینوری می‌نویسد: ^۳ نصرانیت در میان مردم دو قبیله «ربیع» و «غَسّان» و برخی از «قُضَاعی‌ها» و یهودیت در میان قبایل «حَمِیر»، «بَنی کِنانه» «بَنی حارث بن کَعْب» و «کِنده» و مجوسیت در میان قبیله «بَنی تمیم» رواج داشته است. از مجوسیان بَنی تمیم: «زُرارة بن عُدس» ^۴ تمیمی و پسرش «حاجب بن زُرارة بن عُدس» و «أقرع بن حابس» صحابی بوده‌اند.

آنگاه می‌گوید که: زندقه در میان قبیله «قُرَیش» بود و آن را از مردم «حیره» گرفته بودند، سپس داستان «بَنی حَنیفه» را می‌نویسد که: در جاهلیت از خرما و روغن برای خود بتی ساختند

۱ - قرآن مجید سوره زمر، آیه ۳، سوره یونس، آیه ۱۸.

۲ - قرآن مجید سوره بروج (۸۵): ۴ - ۸، سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۳۴ - ۳۶.

۳ - معارف: زیر عنوان «ادیان عرب در عصر جاهلیت»، ص ۶۲۱.

۴ - عدس در نسخه به ضم عین و فتح دال (عُدس) ضبط شده بود، اینجانب آن را به صورت مذکور در متن تصحیح کردم. (ر. ک: به جمهرة أنساب العرب تألیف ابن حزم ص ۲۳۲، چاپ مصر دارالمعارف سال ۱۳۹۱ و پاورقی ۲ از همان صفحه). م.

و روزگار درازی آن را پرستش می کردند، و چون قحطی و گرسنگی پیش آمد به خوردن آن پرداختند.

یعقوبی بعد از بیان اسامی بت های عرب و کیفیت حج و تلبیه های ایشان و نشان دادن دو صنف «حُمس» و «حِلَه» و بدعت هایی که «حُمس» یعنی قُریش و خُزاعه و کِنانه^۱ و نیز «حِلَه» در مراسم حج گذاشته بودند می گوید: «سپس قومی از عرب به کیش «یهود» درآمدند و از این دین جدا شدند، دیگرانی کیش نصرانی گرفتند، قومی هم زندیق شدند و به کیش «ثَنوی» درآمدند. از عرب آنان که یهودی شدند، همه مردم یمن بودند، چه «تَّبَع» (تَبَّانِ اَسْعَدِ اَبُو کَرِب) دو نفر از دانشمندان یهود را به یمن آورد و بت ها را باطل شناخت و کسانی که در یمن بودند یهودی شدند.

مردمی از «اُوس» و «خَزْرَج» نیز پس از بیرون رفتن از یمن برای همسایگی با یهودیان «خَبیر» و «بنی قَرِیظَه» و «بنی نَضِیر» به کیش یهود درآمدند، و مردمی از «بنی حارث بن کَعْب» و قومی از «غَسَّان» و قومی از «جُذام» نیز یهودی شده بودند.

مردمی هم از طوایف عرب کیش «نصرانی» را گرفتند. از جمله قومی از قُریش از «بنی اَسَد بن عبد العزیز» که از آنهاست، «عُثمان بن حُوَیث بن اَسَد بن عبد العزیز» و «وَرَقَه بن نُوَافِل بن اَسَد» و نیز «بنی امرئ القیس بن زید مَنَاة» از «بنی تمیم» و «بنی تَغَلِب» از ربیع، و طئی و مَذْحِج و بَهْرَاء و سَلِیح و تَنُوخ و غَسَّان و لَحْم از یمن. حُجْر بن عَمْر و کِنْدی هم زندیق گشته بود.

با آن که مقارن ظهور اسلام، چنانکه گفته شد، کیش غالب عرب بت پرستی بود، مع ذلك در گوشه و کنار جزیره عربستان علاوه بر اقلیت های مذهبی که بدانها اشاره رفت، حنفائی بوده اند که برخلاف توده مردم مشرک و بت پرست، از شرک و بت پرستی برکنار و به خدای یگانه و احیاناً به ثواب و عقاب و قیامت معتقد بودند. و اینک برخی از آنها را نام می بریم:

۱ - وَرَقَه بن نُوَافِل بن اَسَد بن عبد العزیز بن قُصَی: (از قُریش) عموزاده ام المؤمنین «خدیجه کبری» دختر «حُوَیله بن اَسَد» که به گفته محمد بن اسحاق^۲ کیش مسیحی گرفت و

۱ - ظاهراً اضافه «وکنانه» از قبیل سهو قلم است (رجوع شود به تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۹۷)

چاپ دارالعراق - بیروت، سال ۱۹۵۵ م. ۱۳۷۵ هـ. م.

۲ - نویسنده سیره.

از کتابهای مذهبی اهل کتاب استفاده کرد. به گفته بعضی: وَرَقَهُ بِهِ رَسُولُ إِيمَانٍ أُورِدَ وَ
مُسْلِمَانٍ مِنْ دُنْيَا رَفَتٌ^۱.

۲ - عُبَيْدُ اللَّهِ بْنِ جَحْشٍ: (از قریش) پسر عمه و برادر زن رسول اکرم، که پیوسته در
حیرت و طلب حق بود و بت پرستی را رها کرد، تا آن که بعد از ظهور دین اسلام، مسلمانی
گرفت، و با همسر مسلمان خویش «أُمُّ حَبِيبَةَ» دختر «أَبُو سَفِيَانَ» به حبشه مهاجرت کرد و آنجا
از دین اسلام برگشت و مسیحی شد، و چنانکه نوشته اند، در حبشه بر همان کیش مسیحی
بدرود زندگی گفت.

۳ - عُثْمَانُ بْنُ حُوَيْرِثِ بْنِ أَسَدِ بْنِ عَبْدِ الْعُزَّى بْنِ قُصَيٍّ: (از قریش) که نزد قیصر روم
رفت، و کیش مسیحی گرفت. و قیصر مقدم وی را گرامی شمرد.

۴ - زَيْدُ بْنُ عَمْرٍو بْنِ نُفَيْلٍ: (از قریش) پدر «سعيد بن زيد» صحابی معروف که از
بت پرستی و خوردن میت و خون و قربانیهای بتها، کناره گرفت. او مردم را از کشتن دختران
نهی می کرد و خدای ابراهیم را می پرستید و اشعاری مشتمل بر توحید و ایمان به معاد می گفت،
از جمله:

عَزَلْتُ اللَّاتَ وَالْعُزَّى جَمِيعاً كَذَلِكَ يَفْعَلُ الْجَلْدُ الصُّبُورَ
وَلَكِنْ أَعْبُدُ الرَّحْمَنَ رَبِّي لِيَغْفِرَ ذَنْبِي الرَّبُّ الْعَفُورَ
تَرَى الْأَبْرَارَ دَارُهُمْ جَنَّاتٌ وَ لِلْكَفَّارِ حَامِيَةٌ سَعِيرٌ

و در قصیده دیگر می گوید:

وَ إِيَّاكَ لَا تَجْعَلُ مَعَ اللَّهِ غَيْرَهُ
فَإِنَّ سَبِيلَ الرَّشْدِ أَضْبَحَ بَادِيًا^۲

زید بن عمرو در جستجوی حق از مکه بیرون رفت و در هر جا گمان حق می داشت به

۱ - در مدح رسول اکرم گفت:

يَعْفُو وَ يَصْفَحُ، لَا يَجْزِي بِسَيِّئَةٍ
وَ يَكْظِمُ الْغَيْظَ عِنْدَ الشُّنْمِ وَالْقَضْبِ
(مروج الذهب، ص ۷۳، ج ۱)

ترجمه شعر این است: می بخشد و گذشت می کند و به بدی پاداش نمی دهد و خشم خود هنگام
دشنام و غضب فرو می نشاند. م.

۲ - ترجمه اشعار این است:

تحقیق و جستجو می پرداخت، تا آن که موصل و جزیره و شام را گشت و در زمین «بلقاء» (در شام) راهبی را دید که از کیش مسیحی نیک آگاه بود و دین ابراهیم را از وی جستجو کرد. راهب گفت: به همین زودی در همان شهری که از آن بیرون آمده‌ای، پیغمبری ظهور خواهد کرد و به دین ابراهیم دعوت خواهد کرد. «زید» از کیش «یهودی» و «عیسوی» صرف نظر کرد و با شتاب رهسپار مکه گشت و در بلاد «لخُم» به دست «لخمیان» کشته شد.

این چهار نفر در یکی از عیدهای قریش که نزد بتی فراهم شده بودند، با یکدیگر میعاد نهادند که دیگر گرد بت پرستی نگردند و در جستجوی دین حق برآیند.^۲

۵ - نابغه جعدی: قیس بن عبدالله (از شعرای معروف عرب در جاهلیت و اسلام) که از میگساری و بت پرستی دوری گزید و در اشعار دوران جاهلیت خویش، از توحید و بعث و جزا و بهشت و دوزخ سخن گفت، در یکی از قصائد جاهلی می گوید:

الْحَمْدُ لِلَّهِ لَا شَرِيكَ لَهُ مَنْ لَمْ يَقْلُهَا فَتَنَّفَسَهُ ظَلَمًا^۳

و نیز از اوست در توصیف بهشت:

فَلَا لَغْوٌ وَلَا تَأْنِيمٌ فِيهَا وَ مَا فَاهُوا بِهِنَّ مَقِيمٌ^۴

لات و عزی همه را کنار گذاشتم، چنین می کند شخص نیرومند بردبار (۱).

لیکن بخشایشگر، پروردگار خود را می پرستم تا پروردگار آمرزنده از گناه من چشم پوشی کند (۲).

نیکوکاران را می بینی که بهشت خانه ایشان است، و برای کافران زبانه آتش سوزان است (۳).

زهار قرار مده دیگری را با خداوند، چه راه هدایت به روشنی آشکار شده است (۴). م.

۱ - واو در نسخه وجود نداشت، اینجانب با توجه به منابع از جمله سیره ابن هشام (ج ۱، ص

۲۴۶، چاپ مصطفی البابی ۱۳۵۵ هـ) آن را افزودم. م

۲ - ر. ک: سیره النبی، ج ۱ ص ۲۳۷ - ۲۴۷ چاپ مصطفی البابی ۱۳۵۵ هـ. مروج الذهب ج

۱، ص ۷۰، چاپ مطبعة السعادة ۱۳۶۷ هـ.

۳ - ر. ک: الاصابه، ج ۳، ص ۵۳۷ - ۵۴۰. چاپ افست دار صادر از چاپ اول ۱۳۲۸ هـ.

مروج الذهب ج ۱، ص ۷۰ (در کتاب مروج الذهب این شعر به أمیة بن ابی الصلت ثقفی نسبت داده

شده است. م.)

۴ - مروج الذهب ج ۱، ص ۷۱. در کتاب مروج الذهب این شعر نیز به امیه نسبت داده شده

است. اینک ترجمه دو شعر:

ستایش مخصوص خداوند است، خداوند شریک ندارد، هر کس چنین نگوید به خود ستم کرده

است (۱).

در بهشت نه لغو است و نه نسبت گناه، و آنچه بدان تفوه کنند برایشان حاضر است (۲). م.

۶ - اُمیة بن ابی الصلت ثقفی: (از مردم طائف و طایفه بنی ثقیف) که یکی از بزرگترین شعرای دوران جاهلی عرب است و به کتابهای آسمانی آشنائی داشت، و میگساری را تحریم کرد و در باره بت‌ها اظهار شک و تردید کرد و در جستجوی دین حق برآمد و خود در پیامبری طمع ورزید، به همین جهت چون رسول اکرم به نبوت مبعوث گردید، «اُمیة» بر آن حضرت حسد برد و گفت تاکنون امیدوار بودم که پیامبر شوم. «اُمیة» در سال دوم یا نهم هجرت، در یکی از قصرهای طائف جان سپرد و خواهرش که مسلمان شده بود یکی از قصائد طولانی او را برای رسول اکرم خواند. و از این قصیده است:

لَكَ الْحَمْدُ وَالنُّعْمَاءُ وَالْفَضْلُ رَبَّنَا
وَلَا شَيْءٌ أَعْلَىٰ مِنْكَ جَدًّا وَ أَمْجَدًا

آنگاه قصیده دیگری از برادرش به عرض رسانید که در آن گفته است:

وَقَفَ النَّاسُ لِلْحِسَابِ جَمِيعًا
فَشَقِيٌّ مُعَذَّبٌ وَ سَعِيدٌ

رسول اکرم پس از شنیدن اشعار اُمیة که صریح در ایمان به خدا و روز حساب بود چنین گفت:

أَمِنَ شَعْرُهُ وَ كَفَرَ قَلْبُهُ^۱ شعرش ایمان داشت، اما دلش کافر بود. اُمیة نخستین کسی بود که «بِسْمِكَ اللَّهُمَّ» نوشت، و تا آمدن اسلام معمول بود.^۲

۷ - قُتُبُ بْنُ سَاعِدَةَ إِیَادِي: حکیم و خطیب معروف عرب که رسول اکرم او را در بازار عکاظ، سوار بر شتری سرخ موی در حال سخنرانی دیده بود و خطبه‌ای از وی نقل فرموده و آنگاه گفت: اشعاری هم می‌خواند که آنها را حفظ ندارم. پس ابوبکر آنها را خواند.^۳

۱ - ر. ک: سفینة البحار، ج ۱، ص ۴۵، ولی در معارف ابن قتیبہ «أَمِنَ لِسَانُهُ وَ كَفَرَ قَلْبُهُ» آمده است، ص ۶۰ چاپ دوم مصر دارالمعارف، ترجمه این دو شعر این است:
پروردگار ما، ستایش و بخشش و احسان به تو اختصاص دارد، چیزی در عظمت و عزت از تو بالاتر نیست (۱).

مردم همه برای حساب ایستاده‌اند هم شقی معذب است و هم سعید (۲). م.

۲ - مروج الذهب، ج ۱، ص ۷۳.

۳ - مروج الذهب، ج ۱، ص ۶۹، جمهرة خطب العرب، ج ۱، ص ۳۵ - ۳۶ (نقل از صبح الاعشى، ۱: ۲۱۲، اعجاز القرآن ۱۲۴، البيان والتبيين، ۱: ۱۶۸، الاغانی ۱۴: ۴۰، العقد الفرید، ۲: ۱۵۶، مجمع الامثال میدانی، ۱: ۴۷).

خطبه‌ها و کلماتی مشتمل بر اعتراف به توحید و ایمان به معاد، از وی نقل شده است.

۸ - أبوقیس: صِرْمَةُ بنِ أَبِي أَنَسٍ: از قبیله «بَنِي النَّجَارِ» که در زمان جاهلیت رهبانیت گرفت، و دست از بت‌پرستی برداشت و خواست مسیحی شود، اما از آن هم در گذشت و برای خود عبادتگاهی معین کرد و در آنجا به عبادت پرداخت و می‌گفت پروردگار «ابراهیم» را پرستش می‌کنم. أبوقیس پس از هجرت رسول اکرم به مدینه اسلام آورد و اسلام وی نیکو شد و اشعاری در باره رسول اکرم گفت که در کتب تاریخ و تراجم ضبط شده است.^۱

۹ - خالد بن سنان: از قبیله «بَنِي عَبَسَ بنِ بَغِيضٍ» که بر حسب حدیث نبوی «پیامبری بود که قومش حق وی را نشناختند».^۲ چون مرگ خالد فرا رسید، قوم خود را به نزدیکی بعثت رسول اکرم خبر داد، و دخترش به دین اسلام در آمد و چون سوره «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را از آن حضرت شنید گفت: پدرم نیز چنین می‌گفت.^۳

۱۰ - تَبَّانُ أَسْعَدُ: أبوكرب، پادشاه یمن که بر حسب روایات مورخان هفتصد سال پیش از بعثت رسول اکرم به نبوت وی ایمان آورد و در اشعار خود به رسالت پیامبر اسلام گواهی داد.^۴

۱۱ - زُهَيْرُ بنِ أَبِي سُلَيْمٍ: شاعر معروف عرب که از اشعار جاهلی وی نقل شده است:

يُؤَخِّرُ وَ يُوَضِّعُ فِي كِتَابِ فَيُدْخِرُ
لِيَوْمِ الْحِسَابِ، أَوْ يَعْجَلُ فَيَسْقَمُ^۵

زهیر دو پسر داشت به نام بُجَيْرُ و كَعْبُ که هر دو از صحابه و شعرای رسول اکرم به شمار آمده‌اند، قصیده میمیه «زهیر» یکی از «معلقات سبع» است که پیش از ظهور اسلام و نزول قرآن از لحاظ فصاحت و بلاغت در خانه کعبه آویخته شده بود. اسامی گویندگان این هفت قصیده به شرح ذیل است:

۱ - مروج الذهب، ج ۱، ص ۷۴.

۲ - ذلك نبی أضاعه قومه (مروج الذهب، ج ۱، ص ۶۷).

۳ - ر. ك: معارف ابن قتیبه، ص ۲۸ - ۲۹. مروج الذهب، ج ۱ ص ۶۸.

۴ - ر. ك: سیرة النبی ج ۱ ص ۱۵ - ۲۵.

۵ - ترجمه: به تأخیر افکنده می‌شود و نهاده می‌شود در کتابی و آنگاه اندوخته می‌گردد برای روز

حساب و یا به زودی کیفر داده می‌شود. م.

- ۱ - امرؤالقیس بن حُجْر کندی: متوفی به سال ۵۴۰ میلادی، صاحب قصیده لامیه.
 - ۲ - طَرْفَة بن عَبْد بگری: از قبیله «بکرین وائل»، از قبایل «عَدْنانی» صاحب قصیده «دالیه» متوفی در حدود سال ۵۶۹ میلادی.^۲
 - ۳ - زُهَیر بن اَبی سُلَیْمی مَزَنی: از عرب «عَدْنانی» صاحب قصیده «میمیه» متوفی به سال ۶۲۷ میلادی.^۳
 - ۴ - لَبید بن رَبیعَة عامری صَحابی: صاحب قصیده «الفیه» متوفی به سال ۶۶۱ میلادی.^۴
 - ۵ - عَمْرُوبن کُلثُوم بن مالک عَدْنانی: صاحب قصیده نونیه متوفی در حدود سال ۵۸۴ میلادی.^۵
 - ۶ - عَتْرَة بن شَدَاد عَبَسی: صاحب قصیده میمیه متوفی در حدود سال ۶۱۵ م.^۶
 - ۷ - حارث بن حِلِزَة یَشْکُری عَدْنانی: صاحب قصیده همزیه^۷. متوفی در حدود سال ۵۷۰ م.
- برخی اصحاب معلقات را ده نفر دانسته‌اند و سه نفر ذیل را افزوده‌اند:

- ۱ - علی علیه السلام او را اشعر شعراء دانست (سفینه البحار، ج ۱، ص ۷۰۳، نقل از ابن ابی الحدید) و از او به «مَلِکِ ضَلیل» یعنی شاه بسیار گمراه، پادشاه بسیار بیچاره سرگردان تعبیر فرمود (نهج البلاغه خ ۴۵۵) امرؤالقیس آخرین پادشاه سلسله کندی است که در قرن پنجم میلادی در عربستان مرکزی زمام حکومت را به دست گرفتند و با پادشاهان یمن همان رابطه را داشتند که ملوک حیره با خسروان ایران، شاهان غسانی با قیصرهای روم، مؤسس این سلسله حُجْر بن عَمْرُو آکل المُرار، در سال ۴۵۰ میلادی درگذشت. دیوان امرؤالقیس در سال ۱۸۷۷ در پاریس چاپ شده است.
- ۲ - وی پیوسته عَمْرُوبن مَنذَر پادشاه حیره و برادرش قابوس بن منذر را در شعر خویش هجو می‌گفت، تا آن که عامل بحرین به فرمان عمروبن منذر که خود طرفه به امید صد هزار درهم جایزه حامل آن فرمان بود دست و پای وی را برید و به دارش آویخت (ر. ک: ترجمه تاریخ یعقوبی، ص ۲۵۷ - ۲۶۰).
- دیوان طرفه را اعلم شتَمَری شرح کرده است.
- ۳ - اسلام آوردن زُهَیر معلوم نیست ولی دو پسرش «بَجیر» و «کَعْب» که دو شاعر بزرگوارند، اسلام آورده‌اند. دیوان وی اول بار در سال ۱۸۷۰ م. در لندن به طبع رسیده است.
- ۴ - ر. ک: آداب اللغة العربیه، ج ۱ ص ۱۱۱.
- ۵ - ر. ک: المجانی الحدیثه، ج ۱، ص ۱۲۷ م.
- ۶ - طبقات فحول الشعراء، ص ۱۲۸.
- ۷ - طبقات فحول الشعراء ۱۲۷.

- ۸ - عبید بن ابرص اسدی: صاحب قصیده بایه که «مُنْذِرِ بْنِ مَاءِ السَّمَاءِ» پادشاه حیره، متوفی در سال ۵۵۴ میلادی او را کشت^۱.
- ۹ - اَعْشَى قَيْس: ميمون بن قيس بن جندل، صاحب قصیده لامیه^۲ متوفی به سال ۵۷.
- ۱۰ - نابغه ذبیانی: زیاد بن معاویه، صاحب قصیده دالیه^۳، متوفی به سال ۶۰۴ م.؟
دنباله اسامی بعضی از حنفاء:
- ۱۲ - ابوعامر راهب: از قبیله اوس، پدر حنظله و غَسِيل الملائکه از شهدای احد که داستان وی را در جای خودش خواهیم گفت.
- ۱۳ - بحیری راهب: از قبیله «عَبْدَالْقَيْس» که کیش مسیحی گرفت و چنانکه در جای خود گفته خواهد شد، به نبوت رسول خدا ایمان داشت.
- ۱۴ - عَدَّاس: غلام «عُتْبَةَ بْنِ رَبِيعَةَ» از مردم «نِینَوی» که داستان ملاقات وی با رسول خدا در جای خود گفته خواهد شد، وی از کسانی است که به نبوت رسول اکرم مژده می داد^۴
دنباله اجداد پیامبر گرامی اسلام:
- ۱۵ - مُدْرِكَةَ بْنِ الْيَاس: نامش «عامر»^۵ و کنیه اش «أَبُو الْهَذِيل» و «أَبُو خَزِيمَةَ» بود.
«مُدْرِكَةَ» چهار فرزند داشت: «خَزِيمَةَ» و «هُذَيْل»، «حَارِثَةَ» و «غَالِب»^۶. نسب قبیله «هُذَيْل» و «عَبْدَاللَّهِ بْنِ مَسْعُود» صحابی معروف به «مُدْرِكَةَ بْنِ الْيَاس» می رسد.
- ۱۴ - خَزِيمَةَ بْنِ مُدْرِكَةَ: که مادرش «سَلْمَى» دختر «أَسَدِ بْنِ رَبِيعَةَ بْنِ نِزَار» و به قول ابن اسحاق زنی از «بنی قُضَاعَةَ» بود، بعد از پدر حکومت قبایل عرب را داشت و او را چهار پسر به نام های کِنَانَه، أَسَد، أَسَدَه و هُون بود.

۱ - طبقات فحول الشعراء ص ۱۱۵. در بعضی کتب، قتل عبید به نعمان بن منذر نسبت داده شده است (ر. ک: معارف ابن قتیبه ص ۶۴۹، چاپ دوم مصر، دارالمعارف ۱۳۸۸ و اعلام زرکلی، ج ۴، ص ۳۴۰ چاپ سوم) م.

۲ - ابوبصیر: اعشای کبیر که قصیده لامیه اش از معلقات عشر است و در خطبه «شفشقیه» مولی علی علیه السلام يك شعر از وی آمده است، اعشای قصیده ای در مدح رسول اکرم گفت و به مکه آمد، اما گویا توفیق اسلام آوردن نیافت.

۳ - برای وی در بازار «عکاظ» خیمه ای زده می شد، و در اشعار عرب داوری می کرد.

۴ - ر. ک: مروج الذهب، ج ۱ ص ۷۴ - ۷۵.

۵ - به قول ابن اسحاق، اما به قول طبری نام وی «عمرو» بود.

۶ - ر. ک: ترجمه تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۸۹.

نسب قبیله بنی اسد و «قاره» یعنی «بنی هون بن خزیمه» و «أم المؤمنین «زینب» دختر «جَحْش بن رِثَاب» و برادرانش «عبدالله» و «عُبَیدالله»، فرزندان «أمیمه» دختر «عبدالمطلب» به «خزیمه بن مُدْرِکَه» منتهی می شود.

۱۳ - کِنَانَه بن خُزَیمَه: که از وی فضائل بی شماری آشکار گشت و عرب او را بزرگ می داشت، کنیه اش «ابومُضَر» بود و مادرش «عوانه» دختر «سَعْد بن قَیس بن عَیْلان بن مُضَر» و فرزندان: نَضْر، مالک، عبد مناة، مِلْکَان و حُدَال. قبایل: «بنی لَیث» و «بنی عامر» از «کِنَانَه بن خُزَیمَه» پدید آمده اند.

۱۲ - نَضْر بن کِنَانَه: مادرش به قول یعقوبی «هاله» دختر «سُوَید بن غَطْرِیف» و به قول ابن اسحاق و طبری و دیگران «بره» دختر «مُرَبن اَدَب بن طابِخه» بود. و فرزندان وی: مالک و یَحْخُد و صَلْت و کنیه اش «أَبوالصَّلْت» بوده است.^۱

یعقوبی می گوید: «نَضْر بن کِنَانَه» اول کسی است که «قَرِیش» نامیده شد گویند او را برای پاکدامنی «تَقْرِش» و بلند همتی که داشت «قَرِیش» گفته اند. و به قولی چون بازرگان و دارا بود، و به قولی دیگر مادرش او را «قَرِیش» نامید که تصغیر «قرش» است و آن جانوری است دریائی. پس کسی که از فرزندان «نَضْر بن کِنَانَه» نباشد «قرشی» نیست و به قولی دیگر «قَرِیش» را برای آن «قَرِیش» گفته اند که پس از پراکندگی فراهم شدند، و «تَقْرِش» هم به معنی فراهم گشتن «تجمع» است.

۱ - آنچه در معارف ابن قتیبه ص ۳۰، ۵۰ و تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۳ - ۲۴ و الکامل ج ۲، ص ۱۸ و سیره النبی، ج ۱، ص ۱۰۲ آمده است که مادر نَضْر بن کِنَانَه «بره» دختر «مُرَبن اَدَب بن طابِخه» بود که پیش از این زن خُزَیمَه پدر کِنَانَه بوده است. غلطی است که علمای انساب به آن گرفتار شده اند، و جاحظ در کتاب «الاصنام» بر آن تنبیه کرده و گفته است: کِنَانَه بن خُزَیمَه زن پدرش را گرفت و از وی هیچ فرزندی نداشت و زنی دیگر هم نام او یعنی بره دختر مُرَبن اَدَب بن طابِخه داشت که مادر نَضْر بن کِنَانَه بود. (ر. ک معارف ابن قتیبه، ص ۳۰، حاشیه).

۲ - فرزندان صلت در قبیله خزاعه در آمدند و از آنهاست: کُثَیر بن عبد الرَّحْمَن خُزَاعِی، شاعر طبقه دوم از شعرای اسلامی که از طایفه بنی مُلَیح بن عَمْرُو خُزَاعِی است که به صلت بن نَضْر نسبت داده می شوند. وفات «کُثَیر عَزَه» در سال ۱۰۵ روی داد و امام باقر علیه السلام در تشییع وی شرکت فرمود (ر. ک: طبقات فحول الشعراء ص ۴۵۲، سفینه البحار، ج ۲، ص ۴۷۱، سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۱۰۴، وفيات الاعیان، ج ۳، ص ۲۶۵، رقم ۱۹، ترجمه تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۹۶).

۱۱ - مالک بن نَضْر: مادر وی «عاتکه» دختر «عدوان بن عمرو بن قیس بن عیلان» و فرزند وی «فهر بن مالک» بود.

۱۰ - فِهر بن مالک: مادر وی «جندله» دختر «حارث بن مُضاَض بن عمرو جرهمی» است و فرزندان وی: غالب، مُحارِب، حارث، اسد و دختری به نام «جندله» می باشند. نسب ابوعبیده جراح (عامر بن عبدالله بن جراح) به «ضبة بن حارث بن فِهر» و نسب «ضحاك بن قیس» به «شیبان بن مُحارِب بن فِهر» می رسد و «بنی حارث بن فِهر» و «بنی مُحارِب بن فِهر» دو قبیله اند.

برخی قُریش را لقب «فِهر بن مالک» و برخی دیگر «قُریش» را نام و «فِهر»، را لقب وی دانسته اند. به گفته اینان «بنی مالک بن نَضْر» و «بنی نَضْر بن کنانه» را اگر از اولاد «فِهر» نباشند «قُرشی» نگویند.

بطون قریش

به گفته مسعودی: بطون قُریش مقارن ظهور اسلام ۲۵ طایفه بود که آنان را بدین ترتیب نام می برد:

- ۱ - بنو هاشم بن عبد مناف (بن قُصی بن کلاب بن مرّة بن غالب بن فِهر).
- ۲ - بنو مُطَلَب بن عبد مناف (عبیده بن حارث شهید بدر از این طایفه است).
- ۳ - بنو حارث بن عبدالمُطَلَب.
- ۴ - بنو اُمیّة بن عبد شمس بن عبد مناف.
- ۵ - بنو نوَفل بن عبد مناف.
- ۶ - بنو حارث بن فِهر (بن مالک بن نَضْر).
- ۷ - بنو اسد بن عبد العزّی (بن قُصی).
- ۸ - بنو عبد الدّار بن قُصی (کلیدداران کعبه).
- ۹ - بنو زُهرة بن کلاب (بن مرّة بن کعب).

۱ - بعضی از کتب کلمه ابن را ندارد (ر. ک به: جمهرة انساب العرب ص ۱۰، ۲۴۳، ۲۴۷، ۴۶۸، ۴۸۰ و غیره، چاپ سوم دارالمعارف مصر و به معارف ابن قتیبه ص ۶۴، ص ۲ و ۱۴، ص ۷۹، ص ۷ و غیره) - م.

- ۱۰ - بنو تميم بن مرة (بن كعب بن لؤي بن غالب بن فهر).
 ۱۱ - بنو مخزوم (بن يقظة بن مرة).
 ۱۲ - بنو يقظة (بن مرة).
 ۱۳ - بنو مرة (بن كعب).
 ۱۴ - بنو عدی بن كعب.
 ۱۵ - بنو سهم (بن عمرو بن هصيص).
 ۱۶ - بنو جمح (بن عمرو بن هصيص).
 ۱۷ - بنو مالك بن حنبل^۱ (بن عامر بن لؤي).
 ۱۸ - بنو معیط^۲ بن عامر بن لؤي.
 ۱۹ - بنو نزار بن عامر.
 ۲۰ - بنو سامة بن لؤي.
 ۲۱ - بنو أدرم: تميم بن غالب^۳ (بن فهر).
 ۲۲ - بنو محارب بن فهر.
 ۲۳ - بنو حارث بن عبدالله بن كنانة (بن مدركة بن الياس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان).
 ۲۴ - بنو عائذة: بنو خزيمه بن لؤي (عائذة: مادر فرزندان عبید بن خزيمه است).
 ۲۵ - بنو بنانه: بنو سعد بن لؤي (بنانه: دایه ایشان بود، از بنی قین بن جسر و به قولی دختر نمر بن قاسط و به قول دیگر دختر جرم بن ربان).

۱ - در کتاب مروج الذهب این طور ثبت شده است. ر. ک به: ج ۲، ۲۷۶، چاپ دوم ۱۳۶۷ هـ. ولی در کتب دیگر به جای حنبل، حنبل آمده است. (ر. ک به: معارف ابن قتیبه ص ۶۹. چاپ دوم مصر. دارالمعارف و جمهره انساب العرب، ص ۱۶۶. چاپ سوم مصر، دارالمعارف) م.
 ۲ - این طور است در مروج الذهب (ر. ک به: موضع سابق) ولی در کتاب های سیره و معارف و جمهره و غیره معیص آمده است (ر. ک، به: سیره ج ۱، ص ۲۰۱. چاپ مصطفی حلی ۱۳۵۵ هـ. و به معارف و جمهره مواضع گذشته). م.
 ۳ - کذا.

۴ - در بعضی از نسخ مروج الذهب و همچنین در جمهره انساب العرب: تميم بن غالب (مروج الذهب ج ۲، ص ۲۷۶ پاورقی ۲ چاپ ۱۳۶۷ هـ. و جمهره ص ۱۲ سطر ۱۳ چاپ سوم مصر). م.

مسعودی می گوید: بطون «قَرِيشِ بِطَاح» تا «بَنِي جَمَح» به پایان می رسد، و از «بَنِي مَالِك» تا به آخر (بنو بنانه) در «قَرِيشِ ظَوَاهِر» اند.^۲

اصطلاح شَعْب و قَبِيله و غیره

«شَعْب» بر چند قبیله، و «قَبِيله» بر چند عَمَارَه، و «عَمَارَه» بر چند بَطْن، و «بَطْن» بر چند فَعْد، و «فَعْد» بر چند فَصِيلَه، و «فَصِيلَه» بر يك خاندان گفته می شود. مثلاً «خَزِيمَه» شَعْب است و «كِنَانَه» قَبِيله، و «قَرِيش» عَمَارَه، و «قُصَي» بَطْن، و «هَاشِم» فَعْد. و «عَبَّاس» فَصِيلَه.^۳

مناصب قَرِيشِ مَقَارِنِ ظَهْرِ اسْلَام

طوایف قَرِيشِ با شرکت در بازارهای عربستان از قبیل:

- ۱ - عُكَاظ، که از اول تا بیستم ذی القعدة در سر راه زائران در مکه دایر می شده است.
- ۲ - مَجَنَه (به فتح میم و جیم و نون مشدد).
- ۳ - دَوْمَةُ الْجَنْدَل که در ماه ربیع الاول دایر می گشت.
- ۴ - مُشَقَّر در هَجْر که در ماه جُمَادَى الْأُولَى برپا می شد.
- ۵ - صُحَار (به ضم اول) در یمن که در روز اول ماه رجب دایر می گشت.

۱ - قُصَي بن کلاب پس از پیروز شدن بر خزاعیها، قَرِيش را دوازده قبیله قرار داد، آنگاه چند قبیله از جمله بنی هاشم را در «بطاح» مکه یعنی زمینهای هموار و نزدیک مسجدالحرام جای داد که «قَرِيشِ بِطَاح» معروف شدند و قبایل دیگر را در «ظواهر» مکه یعنی بیرون شهر و بلندیها و کوهها منزل داد که «قَرِيشِ ظَوَاهِر» معروف شدند (انسان العیون، ج ۱، ص ۱۵).

۲ - ر. ك: مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۷۶. سیرة النبی، ج ۱، ص ۱۰۲ - ۱۴۳.

۳ - ر. ك: انوار التنزیل، ج ۵، ص ۸۹.

۴ - یاقوت از ابن حائل نقل می کند که: هجر در لغت حمیر و عرب عاربه به معنای قریه است مانند هَجْر بَحْرَين و هَجْر نَجْران . . . و هجر شهری است مرکز حکومت بحرین و یا به طور کلی همه بحرین. بعضی هم گفته اند: قریه ای نزدیک مدینه، و نیز شهری است در یمن و هجران: مُشَقَّر و عَطَالَه است که دو قلعه اند در یمامه (ر. ك به: معجم البلدان، ج ۵، ص ۳۹۳ چاپ بیروت ۱۳۷۶

۶ - شِخْر (به کسر^۱ و سکون) در مَهْرَه میان عُمان و عَدَن .

۷ - عَدَن ، که در اول ماه رمضان دایر می گشت .

۸ - صَنْعَاء ، که در نیمه ماه رمضان دایر می شد .

۹ - رابیه ، در حَضْر مَوْت .

۱۰ - ذوالمَجَاز، که از آنجا برای انجام حجّ به مکه می رفتند .

و نیز به وسیله تجارت تابستانی آنان به شام (بُصْرَى) و تجارت زمستانی آنها به یَمَن و رفت و آمدشان به ایران برای خرید موم و شکر و رفتن به حَبْشه برای حمل خواربار و پارچه، از دیگر قبایل عرب به تمدن آشناتر در حکومت آزموده تر بودند. و به سرپرستی امور کعبه و مؤسسات آن عنایتی وافر داشتند، و در حقیقت، اقتصاد و سیاست ایشان بر اساس مناصب مربوط به کعبه استوار، و ریاست هر يك از مؤسسات وابسته به کعبه را بزرگ یکی از طوایف قُرَیش عهده دار بود.

بطون مهم قریش که مناصب کعبه را به عهده داشتند عبارتند از:

هاشم، أمیه، نُوْفَل، عبدالدار^۲، اَسَد، تَیْم، مَحْزُوم، عَدِی، جُمَح و سَهْم. نسب

امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و امام حسن علیهما السلام (از خلفای اسلام) و نیز نسب ۳۷ نفر خلفای عباسی شرق و ۱۷ نفر خلفای عباسی مصر، و ۱۴ نفر خلفای فاطمی مصر، و چندین نفر خلفای حَمُودی اُنْدَلُس در قُرْطُبَه و مالقه و جزیره خَضْرَاء و نیز نسب ائمه رَسَی عراق و یمن و شَرْفای مَرَاکَش و خلفای عَلَوی طبرستان به «هاشم» می رسد.

و نسب عُثمان بن عَفَّان و نیز ۱۴ نفر خلفای اُموی (سُفْیانی و مَرَوانی) و ۱۶ نفر خلفای اُموی اُنْدَلُس به «أمیه» و نسب ابوبکر به «تَیْم بن مَرَه» و نسب عمر به «عَدِی بن کَعْب» منتهی می شود.

مناصب کعبه مقارن ظهور اسلام به ترتیب ذیل در دست همین ده طایفه بود.

۱ - منصب سقایت، یعنی آب دادن حاجیان و زائران کعبه به دست «عَبَّاس بن

عبدالْمَطْلِب» از «بنی هاشم».

۲ - منصب عُقاب (نام پرچمی بوده است) یعنی: پرچمداری به دست «ابوسُفْیان:

۱ - در نسخه اصل: به فتح.

۲ - در نسبت به عبدالدار برخلاف قیاس «عَبْدَرِی» گویند چنانکه در نسبت به حِصْن کَیْفا و رَاس

عَیْن و عَبْد شَمْس. حَصْکَفِی و رَسَعِنِی و عَبْشَمِی گفته می شود.

صُخْرَيْنِ حَرْبٍ» از «بنی امیه».

۳ - منصب رِفَادَت، یعنی: مهمانداری و پذیرائی زائران کعبه که از ابتکارات «قُصَیِّ بْنِ كِلَابٍ» بود به دست «حارث بن عامر» از «بنی نُوْفَلٍ».

۴ - منصب حِجَابَت، یعنی: دربانی و کلیدداری و منصب سِدَانَت: یعنی: خادمی و پرده‌داری. و منصب لُؤَاء و دارالندوه به دست «عُثْمَانُ بْنُ طَلْحَةَ» از «بنی عبدالدار».

۵ - مؤسسه مشورتی که از دارالندوه کوچکتر بوده است به دست «یَزِيدُ بْنُ زَمْعَةَ بْنِ أَسْوَدٍ» از «بنی أسد».

۶ - قُبَّة. یعنی: اسلحه‌خانه که خیمه‌ای بود چرمی و در مواقع معین و هنگام لزوم برپا می‌شد و مهمات جنگی در آن فراهم می‌گشت، به دست «خالد بن ولید» از «بنی مخزوم».

۷ - منصب سِفَارَت به دست «عُمَرُ بْنُ خَطَّابٍ» از «بنی عَدِيٍّ».

۸ - مؤسسه بخت آزمائی و فالگیری، یعنی ایسار و ازلام (جمع یَسْر به دو فتحه یعنی قماربازان و زَلَم به دو فتحه یعنی چوبه تیری که هنوز پیکان ندارد) به دست «صَفْوَانُ بْنُ أُمِيَّةٍ» از «بنی جُمَحٍ».

۹ - منصب قَضَا و داوری در خصومات.

۱۰ - منصب جمع آوری و نگهداری اموال متعلق به کعبه و بت‌ها به دست «حارث بن قیس» از «بنی سَهْمٍ».

۱۱ - قِيَادَت، یعنی سرداری و سرپرستی کاروان‌های بازرگانی و یا سپاهیان به دست «أَبُو سَفْيَانَ» از «بنی أمیه».

۱۲ - مؤسسه پرداخت دِیَه و غرامت به دست طایفه «بنی تیم».

۱۳ - منصب اَعْنَه، یعنی: سرپرستی ستوران قریش در هنگام جنگ.

۱۴ - منصب عِمَارَت، یعنی نگهداری و مراقبت مسجدالحرام. به دست «شَيْبَةَ بْنِ عُثْمَانَ» از بنی عبدالدار.^۱

مبائی تاریخ عرب عدنانی و قریش

عرب جاهلی را «مبدأ تاریخ» ثابتی نبود، و هر پیشامدی را که به نظر آنان اهمیت

۱ - ر. ک، مقدمه کتاب الرحلة الحجازية و تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۱ ص ۳۷ - ۳۹.